

۱۴ قصه ۱۴ معصوم- امام حسن عسکری علیه السلام

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق نقل با سند: اولویت ۲

بخشنده مهربان

الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۵۰۶ باب مولد أبی محمد الحسن بن علی ع ص : ۵۰۳

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي امْضِ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ قَدْ وَصَفَ عَنْهُ سَمَاحَةً فَقُلْتُ تَعْرِفُهُ فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ قَالَ فَقَصَدْنَاهُ فَقَالَ لِي أَبِي وَهُوَ فِي طَرِيقِهِ مَا أَحْوجُنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكَسْوَةِ وَمِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدِّينِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَارًا وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَمِائَةٌ لِلْكَسْوَةِ وَأَخْرَجَ إِلَى الْجَبَلِ قَالَ فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ فَقَالَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ ابْنُهُ فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي يَا عَلِيُّ مَا خَلَفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَتَفَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلَامُهُ فَنَاقَلَ أَبِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتَانِ لِلْكَسْوَةِ وَمِائَتَانِ لِلدِّينِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَأَعْطَانِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ ثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمَارٍ وَمِائَةً لِلْكَسْوَةِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَلَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلَى سُورَاءَ فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ وَتَزَوَّجَ بِأَمْرَأَةٍ فَدَخَلَهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينَارٍ وَمَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتُ لَهُ وَيَحْكُ أَ تَرِيدُ أَمْرًا أَبِينِ مِنْ هَذَا قَالَ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ.

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم بمن گفت: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده می شود، گفتم: او را میشناسی؟ گفت: نمیشناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگ او کردیم، پدرم در بین راه بمن میگفت: چقدر احتیاج به ۵۰۰ درهم داریم. اگر بما بدهد ۲۰۰ درهمش را برای پوشاک و ۲۰۰ درهمش را برای بدهی و ۱۰۰ درهمش را برای مخارج صرف میکنیم، منهم با خود گفتم: کاش بمن هم ۳۰۰ درهم بدهد که با ۱۰۰ درهمش الاغی بخرم و ۱۰۰ درهمش برای خرجی و ۱۰۰ دیگرش برای پوشاک باشد تا بکوهستان (همدان و اطرافش) بروم.

چون بدر خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد در آیند، چون وارد شدیم و سلام کردیم، پدرم فرمود: ای علی! چرا تا کنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت میکشیدم با این وضع بملاقات شما آیم، چون از

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و بیدرم کیسه پولی داد و گفت: این ۵۰۰ درهم است که ۲۰۰ آن برای پوشاک و ۲۰۰ آن برای بدهی و ۱۰۰ آن برای خرجیت باشد. و کیسه‌ئی بمن داد و گفت، این ۳۰۰ درهم است، ۱۰۰ درهمش برای خرید লাغ و ۱۰۰ درهمش برای پوشاک و ۱۰۰ درهمش برای مخارجت باشد. و بکوهستان نرو، بلکه به سورا برو.

او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املک دارد، با وجود این واقفی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید: باو گفتم: وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می‌خواهی؟! (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و بمقدار احتیاجت بتو کمک کند) او گفت: این امریست که بدان عادت کرده‌ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست).

باران

كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة) / ج ۲ / ۴۲۹ / باب ذکر طرف من أخبار أبي محمد ع و مناقبه و آیاته و معجزاته

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَابُورٍ قَالَ: قُحِطَ النَّاسُ بِسَرٍّ مِنْ رَأْيٍ فِي زَمَنِ الْحَسَنِ الْأَخِيرِ فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْإِسْتِسْقَاءِ فَخَرَجُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَسْتَسْقُونَ وَ يَدْعُونَ فَمَا سَقُوا فَخَرَجَ الْجَائِلِيُّ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ إِلَى الصَّحْرَاءِ وَمَعَهُ النَّصَارَى وَ الرَّهْبَانُ فَكَانَ فِيهِمْ رَاهِبٌ فَلَمَّا مَدَّ يَدَهُ هَطَلَتِ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ وَ خَرَجُوا الْيَوْمَ الثَّانِي فَهَطَلَتِ السَّمَاءُ فَشَكَ أَكْثَرُ النَّاسِ وَ تَعَجَّبُوا وَ صَبَّوْا إِلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ^۱ فَأَنْفَذَ الْمُتَوَكِّلُ إِلَى الْحَسَنِ وَ كَانَ مَحْبُوسًا فَأَخْرَجَهُ مِنْ حَبْسِهِ وَ قَالَ الْحَقُّ أُمُّهُ جَدَّكَ فَقَدْ هَلَكْتَ فَقَالَ إِنِّي خَارِجٌ مِنَ الْغَدِ وَ مَزِيلُ الشَّكِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَخَرَجَ الْجَائِلِيُّ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ وَ الرَّهْبَانُ مَعَهُ وَ خَرَجَ الْحَسَنُ ع فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِالرَّاهِبِ وَ قَدْ مَدَّ يَدَهُ أَمَرَ بَعْضَ مَمَالِيكِهِ أَنْ يَقْبِضَ عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى وَ يَأْخُذَ مَا بَيْنَ إصْبَعَيْهِ فَفَعَلَ وَ أَخَذَ مِنْهُ عَظْمًا أَسْوَدَ فَأَخَذَهُ الْحَسَنُ بِيَدِهِ وَ قَالَ اسْتَسْقِ الْآنَ فَاسْتَسْقَى وَ كَانَتِ السَّمَاءُ مُغِيْمَةً فَتَقَشَّعَتْ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ بَيَاضًا فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ مَا هَذَا الْعَظْمُ يَا بَا مُحَمَّدٍ فَقَالَ عَ هَذَا الرَّجُلُ عَبْرَ بَقْرِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ فَوَقَعَ فِي يَدِهِ هَذَا الْعَظْمُ وَ مَا كُشِفَ عَنْ عَظْمِ نَبِيِّ إِلَّا هَطَلَتِ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ.

روایتست از علی بن حسن بن سابور گفت قحط پیدا شد در میان مردمان در زمان حسن اخیر پس امر کرد متوکل که بیرون روند مردم بنماز استسقا پس سه روز بیرون رفتند و دعا خواندند و نماز گزارند باران نیامد، پس بیرون رفت جاثلیق در روز چهارم بصحرا، و با او نصاری و رهبان بودند و بود در میان ایشان راهبی، پس چون دست برداشت آسمان بنیاد باران کرد، و در روز دوم همچنین بیرون رفتند و باران آمد اکثر مردم شک آوردند و تعجب کردند و میل نمودند بدین نصرانی متوکل

^۱ صبا: خرج من دین الی دین آخر.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

فرستاد نزد امام حسن عسکری (ع) و او محبوس بود و او را بیرون آوردند گفت بفریاد امت جدت برس که بیم هلاک است فرمود که من فردا بیرون روم و شک را از میان مردم زایل کنم ان شاء الله.

پس بیرون رفت جاثلیق در روز سیم و رهبانان با وی بودند و بیرون فرمود حسن العسکری (ع) با نفری از اصحاب خود، پس چون چشم مبارک گشود بآن راهب که دست خود کشیده بود و برداشته امر فرمود ببعضی از ممالیک خود که بگیرید دست راست او را و بیرون آرید آنچه در میان هر دو انگشت اوست پس چنین کردند و بیرون آوردند از آن یک استخوان سیاهی، پس آن را آن حضرت فرا گرفت و فرمود پس این زمان دعا کن تا ابر شود و باران بیاید پس هوا گشود و آفتاب نورانی پیدا شد؛ متوکل گفت این چه استخوانست یا ابا محمد؟ فرمود که این مرد گذشت بقبر پیغمبری از پیغمبران خدا تعالی، و واقع شد در دست او این استخوان، و کشف کرد و ظاهر نشود استخوان هیچ پیغمبری الا که ابر شود و باران ببارد.

نامه

بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۵۰ ۲۸۸ باب ۳ معجزاته و معالی أموره صلوات الله علیه

مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: تَذَكَّرْنَا آيَاتِ الْإِمَامِ ع فَقَالَ نَاصِبِي إِذَا أَجَابَ عَنْ كِتَابٍ أَكْتُبُهُ بِلَا مِدَادٍ عَلِمْتُ أَنَّهُ حَقٌّ فَكَتَبْنَا مَسَائِلَ وَكَتَبَ الرَّجُلُ بِلَا مِدَادٍ عَلَى وَرَقٍ وَجَعَلَ فِي الْكُتُبِ وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ فَأَجَابَ عَنْ مَسَائِلِنَا وَكَتَبَ عَلَى وَرَقِهِ اسْمَهُ وَاسْمَ أَبِيهِ فَدَهِشَ الرَّجُلُ فَلَمَّا أَفَاقَ اعْتَقَدَ الْحَقَّ^۲.

محمد بن عباس گفت: ما مشغول صحبت در باره معجزه های امام حسن عسکری علیه السلام بودیم، مردی ناصبی گفت اگر جواب نامه مرا که بدون دوات بنویسم داد میدانم او امام است، ما نامه ای نوشتیم و چند مسأله سؤال کردیم آن مرد هم نامه ای بدون مرکب نوشت روی کاغذی نامه او نیز جزء نامه های ما بود فرستادیم خدمت امام جواب مسائل ما را داد و در نامه ای اسم آن مرد و پدرش را نوشت تا چشم او به جواب امام علیه السلام افتاد مدهوش شد وقتی بهوش آمد، به امامت آن جناب معتقد شد.

مرد دانشمند و شاگردش

^۲ المصدر ص ۴۴۰ و فيه «محمد بن عیاش» بدل «محمد بن عباس».

بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۵۰ ۳۱۱ باب ۴ مکارم أخلاقه و نوادر أحواله و ما جرى بينه و بين خلفاء الجور و غیرهم و أحوال أصحابه و أهل زمانه صلوات الله علیه

أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ التَّبْدِيلِ أَنَّ إِسْحَاقَ الْكِنْدِيَّ كَانَ فِيلَسُوفَ الْعِرَاقِ فِي زَمَانِهِ أَخَذَ فِي تَأْلِيفِ تَنَاقُضِ الْقُرْآنِ وَ شَغَلَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ وَ تَفَرَّدَ بِهِ فِي مَنْزِلِهِ وَ إِنْ بَعْضُ تَلَامِذَتِهِ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ع فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ أَمَا فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَرُدُّ أَسْتَاذَكُمْ الْكِنْدِيَّ عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ التَّلْمِيزُ نَحْنُ مِنْ تَلَامِذَتِهِ كَيْفَ يَجُوزُ مِنَّا الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ فِي هَذَا أَوْ فِي غَيْرِهِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ أ تُوَدِّي إِلَيْهِ مَا أَلْقِيَهُ إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَصِرْ إِلَيْهِ وَ تَلَطَّفْ فِي مُؤَانَسَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ عَلَى مَا هُوَ بِسَبِيلِهِ فَإِذَا وَقَعَتِ الْأُنْسَاءُ فِي ذَلِكَ فَقُلْ قَدْ حَضَرْتَنِي مَسْأَلَةٌ أَسْأَلُكَ عَنْهَا فَإِنَّهُ يَسْتَدْعِي ذَلِكَ مِنْكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ أَتَاكَ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ بِهَذَا الْقُرْآنِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرَادُهُ بِمَا تَكَلَّمَ بِهِ مِنْهُ غَيْرَ الْمَعَانِي الَّتِي قَدْ ظَنَنْتَهَا أَنْكَ ذَهَبْتَ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ سَيَقُولُ إِنَّهُ مِنَ الْجَائِزِ لِأَنَّهُ رَجُلٌ يَفْهَمُ إِذَا سَمِعَ فَإِذَا أُوجِبَ ذَلِكَ فَقُلْ لَهُ فَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ قَدْ أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي ذَهَبْتَ أَنْتَ إِلَيْهِ فَتَكُونُ وَاضِعًا لَغَيْرِ مَعَانِيهِ فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْكِنْدِيِّ وَ تَلَطَّفَ إِلَى أَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ لَهُ أَعِدْ عَلَيَّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ فَتَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ وَ رَأَى ذَلِكَ مُحْتَمَلًا فِي اللُّغَةِ وَ سَائِعًا فِي النَّظَرِ^۳.

ابو القاسم کوفی در کتاب تبدیل نقل میکند که اسحاق کندی فیلسوف عراق در زمان خود شروع کرد بنوشتن کتابی در باره تناقض قرآن و مرتب باین کار اشتغال داشت و پیوسته در منزل بسر می برد.

یکی از شاگردانش روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید آن جناب باو فرمودند در میان شما یک نفر رشید پیدا نمی شود که باز دارد استاد کندی ترا از اشتغال بامور قرآن عرض کرد من از شاگردانش هستم چطور میتوانم اعتراض کنیم بر استاد خود در این مورد یا چیزهای دیگر.

حضرت عسکری فرمود هر چه من بتو بگویم باو خواهی گفت عرض کرد آری فرمود برو پیش او و خیلی نسبت باو اظهار محبت نما و کمک کن به او در تصمیمی که دارد وقتی بتو اعتماد پیدا کرد بگو یک سؤال برایم پیش آمده اجازه میفرمائی پیرسم.

^۳ المناقب ج ۴ ص ۴۲۴، و بعده: فقال: أقسمت عليك ألا أخبرني من أين لك؟ فقال: انه شيء عرض بقلي فأوردته عليك فقال: كلا، ما مثلك من اهتمتى الى هذا و لا من بلغ هذه المنزلة فعرفني من أين لك هذا؟ فقال: أمرني به أبو محمد، فقال: الآن جئت به، و ما كان ليخرج مثل هذا الا من ذلك البيت، ثم انه دعا بالنار و أحرق جميع ما كان ألفه.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

حتما او خواهد گفت بیرس.

باو بگو کسی که این قرآن را آورده و باین جملات سخن گفته اگر بگوید منظورم غیر از آن معانی است که تو از لفظ فهمیده ای و در نتیجه می گوئی تناقض است.

در جواب تو خواهد گفت چنین جریانی ممکن است چون او مرد فهمیده ایست اگر حرفی را بشنود.

وقتی قبول کرد بگو پس شما چه می دانید شاید غیر از معنائی که شما می فهمید اراده کرده باشد در این صورت استعمال نموده لفظ را در غیر معنی خود.

آن مرد پیش استاد خود رفت خیلی با او گرم گرفت بالاخره همین سؤال را کرد. استاد کندی گفت دو مرتبه سؤال خود را تکرار کن برای مرتبه دوم تکرار نمود استاد در اندیشه شد و این جریان را احتمال داد که در لغت چنین استعمالی نیز باشد و بنظرش جایز آمد.

آموزگار زندانی

الکافی (ط - الإسلامیة) ج ۱ ۵۱۲ باب مولد أبی محمد الحسن بن علی ع ص : ۵۰۳

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ وَدَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَةِ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ وَ مَا أَصْنَعُ قَدْ وَكَلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشْرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ فَقُلْتُ لَهُمَا مَا فِيهِ فَقَالَا مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَتَشَاغَلُ وَإِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُنَا وَيُدَاخِلُنَا مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنَا فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ أَنْصَرَفُوا خَائِبِينَ.

ز علی بن عبد الغفار که گفت: عباسیها و صالح بن علی و دیگرانی که روی از آستانه امام بر تافته بودند، نزد صالح بن وصیف رفتند وقتی که ابا محمد (امام عسکری "ع") را در زندان انداخته بود، صالح در برابر آنها گفت: من چه کنم، دو مرد از بدترین کسانی که در اختیار داشتم به او گماشتم و هر دو بینهایت خدا پرست و نمازگزار و روزه دار شده اند، من از آنها بازجوئی کردم که در او چه چیزی هست؟ هر دو گفتند: چه می گوئی در باره مردی که روز را روزه است و شب را همه در عبادت

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

است، نه سخنی می گوید و نه به چیزی توجه دارد و چون ما به او نگاه کنیم، بدن ما به لرزه آید و چنان ترسی در دل ما افتاد که خود را از دست می دهیم و چون واردین از صالح بن وصیف این گزارش را شنیدند، نومید برگشتند.